

ادله حکماء مشاء بر امتناع اعاده معدوم (۴)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

۱. شنیده‌ام یک قرآنی به شعر - ترجمه به شعر - چاپ شده است!

تلمیذ: سبک فردوسی؟

استاد: سبک فردوسی.

تلمیذ: جدیداً یعنی؟

استاد: جدیداً.

تلمیذ: قبل از این کسی این کار را کرده بود.

تلمیذ: جدیداً نیست.

تلمیذ: همین عصر، در چند سال پیش [بود].

تلمیذ: یکی از معاصرین هم یک هم‌چنین کاری کرده بود.

استاد: شخصی یک قرآنی برای ما آورده است، آن را که بلند می‌کنم انگار

مثل وزنه بردارها [یک وزنه بلند کرده‌ام] جداً شاید ده کیلو باشد! چه

کاغذی است؟! ترجمه دکتر ابوالقاسم امامی است! او خواسته که یک لغت

عربی در ترجمه آن نیاید! یک چرت و پرت مزخرفی است! اصلاً هرچه

می‌خوانم نمی‌فهمم! چه مرضی داری؟! چه کسی این را بخواند؟! جدی

اگر شما خواندید و فهمیدید به شما جایزه می‌دهم! واقعاً یک مزخرفاتی

است! اصلاً یک لغات من عندی که من ایرانی تابه حال نشنیده‌ام! چطور فقط

تو شنیده‌ای؟! از کجا اینها را گیر آورده است؟! جدی می‌گویم، یک

چیزهای عجیب و غریبی است!

تلمیذ: سوره مائده را سوره سفره نوشته است! [سوره بقره را] سوره گاو

[نوشته است]!

استاد: سوره گاو نوشته است!

تلمیذ: سوره هم نباید بنویسد!

استاد: سوره آهن، حدید را آهن نوشته است! عجب الاغ‌هایی پیدا می‌شوند!

عجب هم ندارد، آدم پیدا بشود عجیب است! جداً تو چه انگیزه‌ای داشتی؟!

آخر مردک اگر قرآن برای فهمیدن است این‌طور ترجمه را بهتر می‌فهمند یا

همین ترجمه مثل آدم را بهتر می‌فهمند؟! مثل همین ترجمه مرحوم الهی،

مثل همین حرف‌های روزمره! امروزه در دانشگاه‌ها خیلی شدید دارند روی

این مسئله فارسی [صحبت کردن] و عربی صحبت نکردن فعالیت می‌کنند.



الثالثُ لو جازَ إعادةُ المَعْدومِ بَعينه أجازَ أن يوجَدَ ابتداءً ما يُماثلُهُ في الماهيةِ و جَميعِ العوارضِ المُشَخَّصَةِ لأنَّ حُكْمَ الأمثالِ واحدٌ و لأنَّ التَّقْدِيرَ أن وجودَ فردٍ بهذه الصِّفاتِ مِنْ جُمْلَةِ المُمكناتِ و اللازمُ باطلٌ لعدمِ التَّميُزِ بَيْنَهُ و بَيْنَ المُعادِ لأنَّ التَّقْدِيرَ اشتراكها في الماهيةِ و جَميعِ العوارضِ.^١

حُكْمُ الأمثالِ فيما يَجوزُ وَ فيما لا يَجوزُ واحد!

مطلبِ سومي که از طرف حکماءِ مشاءِ جهتِ امتناعِ اعادهٔ معدومِ مطرح می‌شود این دلیل است که به همان برهانِ اشتراکِ امثالِ **فيما يَجوزُ و فيما لا يَجوزُ** است. براین اساس که اگر دو شیء در مسئله و صفت یا عارضه‌ای اشتراک داشته باشند، اگر هر حکمی به جهتِ حیثیتِ آن موضوع به آن موضوع تعلق بگیرد، عینِ همان حکم باید بر شیء و موضوع دیگر به لحاظِ اشتراک در آن عارض هم تعلق بگیرد. این را **حُكْمُ الامثالِ فيما يَجوزُ و فيما لا يَجوزُ واحد** می‌گویند.

افتخارِ بعضی از استادها و خیلی اشخاص این است که در کلامشان لفظِ عربی نمی‌آورند، این باعثِ افتخار است! تلمیذ: منظوم آن اشکالی دارد؟ استاد: نه! منتها خب آدم کمی نسبت به قرآن احساسِ سبکی می‌کند. قرآن که مثل کتابِ شعر نیست! تلمیذ: مثلاً می‌خواسته است قافیه‌های آن را درست کند! استاد: بله! دنبال قافیه درست کردن بوده است! تلمیذ: ...

استاد: یک قرآنی به تورش خورده است! یک تُرک بالای کوه بار آورده بود گفتند که چرا اینجا هستی؟ گفت: به ما بار خورد، بالای کوه آمدم!!

^١ . الحکمة المتعالیة، ج ١، ص ٣٥٩.

بناءً علیٰ هذا مرحوم آخوند در مسئله امتناع اعاده

معدوم نقلاً از ادله قائلین به امتناع می‌فرمایند: اگر قرار باشد اعاده معدوم بعینه جایز باشد، ابتدائاً باید به نحو بی‌نهایت بشود که افراد مماثل برای این معدوم هم وجود خارجی داشته باشند.

به دو دلیل؛ یکی این است که **حُكْمُ الْأَمْثَالِ وَاحِدٌ**

فِيمَا يَجُوزُ وَ فِيمَا لَا يَجُوزُ؛ در هر وصفی که به یک

موضوعی تعلق بگیرد، موضوع دیگر که مانند آن

است هم همان وصف را واجد است. بنابراین اگر

قرار بر این باشد که معدوم در آن دیگر **بِنَفْسِهِ وَ بَعِينِهِ**

اعاده پیدا کند، باید در وهله اول هم بشود اعاده پیدا

کند؛ در وهله اول بشود برای او ثانی و ثالث فرض

بشود و **هَلُمَّ جَرّاً وَ يَتَسَلَّسِلُ إِلَى لَا نَهَايَةٍ**. چرا؟

به جهت اینکه هیچ فرقی بین مُعاد و جعل مماثل در

ابتدای امر و در استیناف نیست چون هردوی اینها

حکم واحد را دارند.

فرض بر این است که معاد عین آن معدوم است

با همه خصوصیات و با همه اشیاء، پس وقتی که قرار

بر این است که این عین او باشد چه اشکال دارد که

بعد از اعاده، عین او باشد؟! خب قبل از اعاده در کنار او می تواند قرار بگیرد. دو شیء مانند هم در عین اینکه عین هم هستند و چون بی نهایت است - ایشان دیگر بقیه آن را در اینجا ذکر نمی کنند - و خود نفس بی نهایت بودن و امکان برای بی نهایت بودن، امکانش محال است. بنابراین خود وجود مماثل هم چه ابتدائاً و چه به نحو اعاده محال است. این قضایا را این طوری به هم وصل می کنیم. پس چون امکان بی نهایت بودن محال است وجود مماثل به نحو اعاده هم محال است. این دلیل اول بود.

محالیت ترجیح بلامرجح، دلیلی بر امتناع اعاده معدوم

تالی فاسد برای این مسئله ثانی است که ترجیح احدی از اینها بدون مرجح خواهد بود. اینکه الآن یک شیء می تواند اعاده پیدا کند، این امر در بین امور غیرمتناهیة دارای ترجیح است. فرض کنید چندتا میوه در کنار شما هست و بعد می خواهید یکی از اینها را بردارید، برداشتن یکی از اینها ترجیح می خواهد؛ یا این را به خاطر قریش زودتر برمی دارید یا به خاطر رنگ و لونش انتخاب می کنید یا به عنوان بزرگی اش انتخاب می کنید. بعضی چیزها

بزرگ‌ترش بهتر از کوچکش است و بعضی‌ها کوچک‌ترش بهتر از بزرگ‌تر است!! هر چیزی یک حسابی برای خودش دارد! مزهٔ بعضی‌ها بهتر است فرض کنید شیرین‌تر است و آن مورد انتخاب است و **هَلُمَّ جَرّاً!** بسته به اینکه چه سلیقه‌ای چه چیزی را پسندد! ما منظوری نداشتیم ها!! گرچه خب دیگر به خاطر مسئلهٔ وحدت سیاق [مطلب القاء می‌شود]!! در این انتخاب یک ترجیحی باید وجود داشته باشد که باعث بشود که انسان فردی را انتخاب کند. انتخاب یک شیء بدون ترجیح، ترجیح بلامرجح می‌شود. حالا این مسائل عادی است ولی در مسائل فلسفی و برهانی و تکوینی طبعاً ترجیح بلامرجح عقلاً محال است. بنابراین انتخاب یک فرد دون سایر افراد، این بلامرجح خواهد بود. این دلیلی است که بر امتناع اعادهٔ معدوم ذکر شده است.

اعتراض بر نظریهٔ عدم تمیّز دو امر

افراد دوتا اعتراض بر این کرده‌اند که هردو اعتراض هم خیلی عالی است!! یکی اینکه شما می‌گویید که دو امر هیچ تمیّزی ندارند. نه! در نفس الأمر و عالم واقع باهم تمیّز دارند، همین که شما

می گوید: دو شیء، پس معلوم است که با همدیگر
یک افتراقی دارند که این شیئت باعث تعدد این دو
شیء شده است! بنابراین اینکه شما می گوید که اگر
قرار باشد همه این اعیان مانند هم باشند پس فرقی
بین او و معاد نیست، در اینجا خدشه وارد می شود و
بین او و معاد در شیئت فرق است. بالأخره آن امری
که اعاده پیدا کرده است **شیء فی زمان** و همان هم
شیء فی زمان. همین که الآن به دو شیء اطلاق
شیئت می شود - گرچه حقیقت آن یکی است -
همین کفایت می کند برای اینکه تمیز بین آنها باشد!
ماهیتاً یکی است وجوداً هم یکی است اما شیئت آن
فرق می کند! واقعاً مثل اینکه خیلی فلسفه از این
فیلسوف بیرون زده بود!! آخر شیئت دوتا بشود؟!
من نمی فهمم که یک امری ماهیتاً یکی باشد
وجودش هم یکی باشد آن وقت دو شیء باشد! مثل
اینکه این را فقط بعضی ها می فهمند!! این اعتراض
اول بر این کلام آقایان بود.

اعتراض دومی که کرده اند این است که اگر این
مسئله صحیح باشد، این مطلبی که شما گفتید که
نمی شود بین معاد و آن امر تمیز باشد و اگر دو چیز

باشد در این صورت باهم تمیّز ندارند، اگر این طور باشد باید بگوییم که دو شخصی که متماثل هستند باید بتوانند تحقق پیدا کنند و تمیّزی هم هر دو نداشته باشند. اینها فرض کرده‌اند که یک چیزی باشد که دوتا شبیه هم باشند مانند توأمین؛ دوقلوها یا مثل دو شیئی که به یک کیفیت درمی‌آید که این از نقطه نظر ماهیت یکی است. اینها نفهمیده‌اند که مسئله وجود محدود فقط اختصاص به یک امر خاص دارد. اگر شما در کنار این امر خاص امر دیگری بگذارید، این وجود دیگری را دارد و وجود دیگری را می‌طلبد پس دیگر اینها متماثلین نیستند ولی متشابهین هستند.

محط بحث در متماثلین

بحث در متماثلین این است که دو امر که یک ماهیت و یک وجود دارند، در عین اینکه یک ماهیت و یک وجود دارند دوتا باشند، در عین اینکه دوتا هستند یکی و یک ماهیت داشته باشند، این اشکال در اینجا پیش می‌آید. نه اینکه دو امر متماثل در کنار همدیگر باشند چون بین آنها تمیّزی نیست، خود همین دوئیت موجب تمایز بین آنهاست و این بحث

از مورد متمثلین بیرون می‌رود و مسئله به متشابیهین ختم می‌شود.

موجب امتیاز نبودن صرف قبلیت و بعدیت

اگر شخصی ایراد کند و بگوید که فقط صرف قبلیت و بعدیت موجب امتیاز است و **کفی به میزاً**، یک امری در زمان سابق اتفاق افتاده است و الآن خود همان دوباره می‌آید؛ الآن یک نفر از افراد این مجلس از این اطاق بیرون می‌رود و بعد دوباره داخل می‌آید خب این دو نفر که نیست، همان است که الآن در این اطاق بود و بیرون رفت و بعد یک ربع دیگر آمد. شما می‌گویید که نه! این دو وجود است! آن وجودی که یک ربع قبل بوده است با این وجود فرق می‌کند! بنابراین ما نمی‌توانیم مطالبی را با این مطرح کنیم، آن حرفی که قبلاً زدیم تمام شده و الآن این یک وجود دیگر و یک شخص دیگر است! نه، الآن این شخص همان است و فرقی این است که این در نیم ساعت پیش بود و نیم ساعت تا الآن فاصله افتاد، وجودش در اینجا معدوم بود و الآن دوباره همین آمد. اینها همین را می‌گویند! [می‌توانند] اعتراض کنند و بگویند که قضیه اعاده هم از همین باب است؛ چطور

اگر یک نفر از اطاق بیرون برود و بعد از نیم ساعت برگردد همان است و فقط اختلاف بین این و آن شخص قبل فقط در زمان است؛ این نیم ساعت پیش بود و الآن خودش است در نیم ساعت بعد ولی دو چیز نیست دو ماهیت و دو وجود نیست، یک وجود است و یک ماهیت در دو زمان حضور دارد؟ این قضیه هم همین است.

در قضیه اعاده هم مسئله یک چیز است؛ یعنی یک امری در زمان گذشته بوده است و یک زمانی بین آن فاصله افتاده و معدوم شده است بعد دوباره همان اعاده پیدا می کند. فقط این زمان فاصله است! بیچاره چه گناهی کرده است که این قدر شما مدام دارید بد و بی راه می گوید که نمی شود؟! شد! گفت: ما کردیم و شد!! [گفت:] نمی شود با مادرزن ازدواج کرد؟! گفت: نه، نمی شود حرام است. او گفت: نه، آن که حرام است پدرزن است، مادرزن که مفروغ عنه است و اشکالی ندارد! گفت: نه نمی شود. [او گفت که] نمی شود ندارد! خب ببینید می شود یا نمی شود؟! می گویند که مال حرام نمی خوریم،

می‌گوییم که ما می‌خوریم و تا گلویش با ما! اگر
پایین نرفت دیگر معلوم است که نمی‌شود خورد!

کلام مرحوم آخوند در خصوص قبلیت و بعدیت

جوابی که مرحوم آخوند از این می‌دهند [این
است که] می‌گویند که نفس همان قبلیت و بعدیت
خودش می‌ز است. وقتی که یک موضوع و نفس
همان شیء می‌خواهد اعاده پیدا کند، این موضوع با
مقارنات و زمان و خصوصیاتش منظور ماست و این
مقارنات و زمان‌ها و خصوصیات یک امری هستند
که از این جدا نیستند و این تعلق به آنها دارد و وقتی
تعلق داشته باشد چطور ممکن است که خود را از
آنها قلع کند و خود را از آنها کنار بکشد که این
مشکل پیش می‌آید؟!

الثالث لو جاز إعادة المعدوم بعينه لجاز أن يوجد ابتداءً ما يُماثلُهُ في الماهية و جميع
العوارض المُشَخَّصة لأنَّ حُكْمَ الأمثال واحدٌ و لأنَّ التَّقْدِيرَ أنَّ وجودَ فردٍ بهذه الصفاتِ
مِنْ جُمْلَةِ المُمَكِّنَاتِ و اللازمُ باطلٌ لعدم التَّمْيِيزِ بَيْنَهُ و بَيْنَ المُعَادِ لأنَّ التَّقْدِيرَ اشتراكها
في الماهية و جميع العوارض.^١

اگر بعینه اعاده معدوم بشود ابتدائاً باید مانند
آن‌هم در ماهیت و هم در همه عوارض مشخصه او
که او را از دیگران جدا می‌کند؛ قد، وزن، شکل،
قیافه، انتساب و سایر خصوصیات وجود داشته باشد

١. همان.

چون حکم امثال در اینجا واحد است. دلیل دیگر اینکه فرض ما بر این است که وجود فردی با این صفات ممکن است، وقتی که ممکن شد چه دلیلی بر عدم وقوع آن هست؟! همان طوری که یک فرد وقوع پیدا می کند مانند او هم می شود وقوع پیدا کند. لازم باطل است که بشود وقوع پیدا کند چون بی نهایت تسلسل لازم می آید؛ چون می شود برای آن دومی هم فرض بشود، سومی هم می شود و **إلى ما لا نهاية**. چون هیچ فرقی بین وجود مماثل و بین معاد نیست، چه از اول بی نهایت مانند آن باشد یا همان او برگردد و اعاده پیدا کند. بین این دو قضیه تفاوتی نیست و هر دو یک ماهیت دارند چون فرض بر این است که امثال، در ماهیت و در همه عوارض واحد هستند پس وقتی که واحد بودند چه اعاده بشوند و چه از اول به وجود بیایند [فرقی نمی کند].

وَ اعْتَرَضَ عَلَيْهِ بَوَجهَيْنِ أَحدهُما أَنَّ عَدَمَ التَّمييزِ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ غَيْرُ لَازِمٍ كَيْفَ وَ لَوْ لَمْ يَتَمَيَّزْ لَمْ يَكُنْ شَيْئَيْنِ وَ عِنْدَ الْعَقْلِ غَيْرُ مُسَلَّمِ الْإِسْتِحَالَةِ إِذْ رَبُّمَا يَلْتَبَسُ عَلَى الْعَقْلِ مَا هُوَ مُتَمَيِّزٌ فِي الْوَاقِعِ.

به دو اعتراض بر این مسئله ایراد وارد کرده اند؛

اعتراض اول ...

تلمیذ: این اعتراض هایی که وارد شده است، این دلیل را می خواهد رد کند یا دلیل است بر اینکه می خواهد اعاده معدوم را ثابت کند؟

استاد: نه، این می خواهد دلیل را رد کند و وقتی

که دلیل رد شد، آن ثابت می شود!

تلمیذ: بنابراین خودش که دوتا شیء را فرض می کند، در واقع لازم می آید که اعاده معدوم نشده است پس این شیء، یک شیء دیگر شد.

استاد: خب ایشان همین طور جواب می دهند و

می گویند که شما که دو شیء فرض می کنید، خودتان

دارید مصادره به مطلوب می کنید!

أَنَّ عَدَمَ التَّمْيِيزِ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ ... اینکه شما

می گوید که در نفس الامر تمییز نیست، این لازم

نیست. در نفس الامر و در واقع بین دو شیء چه با

معادش و چه ابتدئاً، تمییز وجود دارد. در وقتی که

شیئی اعاده پیدا می کند، این غیر از آن است. **كَيْفَ و**

لَوْ لَمْ يَتَمَيَّزْ أ.... اگر با همدیگر تمییز نداشته باشند،

آن که معدوم است و قبلاً بوده است و آن که بعداً

به وجود آمده است، دو چیز نبوده اند! اینکه شما

می گوید که این قبلاً بود، پس یک قبلیت و شیئیتی

برای آن ثابت کرده اید و یک چیزی هم برای این

ثابت کرده اید؛ آنچه دیروز بود، الآن امروز هست.

پس معلوم است دو چیز در اینجا مورد لحاظ قرار

گرفته است. **و عِنْدَ الْعَقْلِ غَيْرُ مُسْلَمٍ ..** نه اینها در

نفس الامر غیر قابل تمییز نیستند و نه عقل این را مسلم

الاستحاله نمی داند؛ استحالات این مسلم نیست، این

امر محال نیست زیرا چه بسا آنچه که در واقع متمیز است بر عقل اشتباه می شود، - منظور از عقل در اینجا قوه تخیل است - عقل اینجا یک چیز می داند ولی در واقع ممکن است دو چیز باشد، مشتبه می شود و عقل آنچه که در واقع در اینجا باهم فرق می کنند را یکی می داند در حالی که یکی نیست و دوتا است، آن قبلاً بوده است و این الآن هست. اشتباه از عقل است اما در واقع با همدیگر دوتا هستند. **يَلْتَبِسُ عَلَى الْعَقْلِ مَا هُوَ ...** در واقع باهم تمیز دارند، عقل در اینجا اشتباه کرده است.

وَ ثَانِيَهُمَا أَنَّهُ لَوْ تَمَّ هَذَا الدَّلِيلُ لَجَازَ وَقَوْغُ شَخَصَيْنِ مُتَمَاثِلَيْنِ ابْتِدَاءً بِعَيْنٍ مَا ذَكَرْتُمْ وَ يَلْزَمُ عَدَمَ التَّمْيِيزِ وَ حَاصِلُهُ أَنَّهُ لَا تَعَلُّقَ لِهَذَا بِإِعَادَةِ الْمَعْدُومِ.^۱

دلیل دوم: اگر این دلیل تمام باشد باید دو شخص متمائل ابتدائاً [عیناً مانند آنچه ذکر کردید] باشند و عدم تمیز هم در آنها باشد در حالی که می بینیم آنها متمیز هستند. من باب مثال دو توپ مثل همدیگر از کارخانه با همدیگر در می آیند اگر حرف شما درست باشد پس باید بگوییم که این دوتا باهم تمیز ندارند در حالی که می بینیم دارند! در حالی که هر دو پلاستیک

^۱. همان.

هستند و هردو یک جنس هستند و هردو کروی هستند به طوری که اگر شما یک توپ را در اینجا بگذارید و آن را نگاه کنید، چشمتان را ببندید و من [توپ را] عوض کنم، این قدر اینها با همدیگر متماثل هستند که نمی فهمید که این عوض شده است یا نشده است در حالی که بینشان هم تمیّز وجود دارد! با اینکه این دو متماثل هستند. پس صرف متماثل بودن دلیل نیست که تمیّز را بردارد! او تشابه را با تماثل عوضی گرفته است. اگر این دلیل شما تمام باشد، باید دو شخص متماثل ابتدائاً به عین آنچه که شما ذکر کرده اید باشند و بینشان هم تمیّز نباشد ولی می بینیم بین آنها تمیّز هست! دوتا مجسمه مثل هم و دوتا توپ مثل هم و دوتا کتاب مثل هم در یک آن واحد.

وَ حَاصُّلُهُ أَنَّهُ لَا تَعَلُّقَ... نتیجه این چیست؟

اصلاً این ارتباطی با اعاده معدوم ندارد! این دلیلی است که آقایان اظهار لویه می فرمایند! این مطلب شما هیچ ارتباطی با اعاده معدوم ندارد، اعاده معدوم دو چیز است.

أَقُولُ وَ الْجَوَابُ أَمَّا عَنِ الْأَوَّلِ فَإِنَّ التَّمْيِيزَ بَيْنَ شَيْئَيْنِ بِحَسَبِ نَفْسِ الْأَمْرِ لَا يَنْفَكُ عَنِ التَّخَالُفِ فِي الْعَوَارِضِ الشَّخْصِيَّةِ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ وَ قَوْلُهُ أَوْ لَمْ يَتَّمَيِّزَا لَمْ يَكُونَا شَيْئَيْنِ مِنْ بَابِ اخْتِزَابِ الْمَطْلُوبِ فِي بَيَانِ نَفْسِهِ.

[می‌گوییم که جواب از دلیل اول] تمیّز بین دو شیء به حسب نفس‌الأمر جدای از تخالف در عوارض شخصیّه نیست، بالأخره در عوارض شخصیّه با همدیگر مخالف هستند. اگر تخالف نباشد پس دو شیء هم نیستند و اگر دو شیء هستند باید بینشان اختلاف باشد و اگر اختلاف است دو شیء است، پس اگر آن نبود این هم نیست. ایشان که می‌فرمایند یعنی اظهار می‌فرمایند که اگر تمیّز نداشته باشند شما مطلوب را در بیان خودت دلیل گرفته‌اید. ما هم همین حرف را می‌زنیم، اگر دو شیء تمیّز نداشته باشند دو شیء هم نیستند. خب ما هم همین را می‌گوییم. شما که دارید می‌گویید: دو شیء هستند پس معلوم می‌شود تمیّز دارند! شما نتیجه را در بیان دلیل خودتان ذکر کرده‌اید.

نفس اختلاف در شیئیت، دلیل بر اختلاف بین دو هویت

اصل دلیل ما بر این است که نفس اختلاف در شیئیت، دلالت بر اختلاف بین دو هویت می‌کند، این حرف ماست. شما می‌گویید: نه! این دو شیء هستند درعین حال هویت واحده است. این دیگر نشد، این همان حرف ما شد اینکه نمی‌شود!

لَأَنَّ الْكَلَامَ فِي أَنَّهُ مَعَ تَجْوِيزِ الْإِعَادَةِ لِشَيْءٍ وَفَرَضِ مِثْلِهِ مَعَهُ لَمْ يَكُنَا اثْنَيْنِ لِعَدَمِ
الْإِمْتِيَّازِ بَيْنَهُمَا مَعَ أَنَّ أَحَدَهُمَا مُعَادٌ وَالْآخَرُ مُبْتَدَأٌ.

صحبت در این است که اگر شما اعاده را جایز

بدانید و مثلش را هم با این جایز بدانید دیگر در آنجا

دوتا نیستند چون دیگر امتیاز بینشان نیست؛ خودت

می گویی که یکی معاد و یکی هم مبتداً است.

وَأَمَّا عَنِ الثَّانِي فَبَيَّانٌ فَرَضَ الْمِثْلَيْنِ مِنْ جَمِيعِ الْوُجُوهِ حَيْثُمَا كَانَ وَ إِنْ كَانَ رَفْعاً
لِلْإِمْتِيَّازِ الْوَاقِعِي لَكِنْ فِيمَا نَحْنُ فِيهِ يَلْزَمُ ذَلِكَ مَعَ الْإِمْتِيَّازِ الْوَاقِعِي بِمَجْرَدِ وَضْعِ
الْإِعَادَةِ.

جوابی که ایشان از دومی می دهند این است که

اگر فرض دو مثل از همه وجوه باشد، اگر چه امتیاز

واقعی را برمی دارد اما در مانحن فیه فرق می کند؛

وقتی که در مانحن فیه می گوییم که این امر اعاده پیدا

کرده است، امتیاز واقعی را به وجود می آورد و این

شیئی که به وجود آورده است با آن شیئی که قبلاً بوده

است دوتاست. در واقع بین او و تعلقاتش و بین این

با تعلقاتش تفاوت می کند.

بله، اگر دو شیء متمائل باشند، بینشان امتیاز

نیست ولی حالا کجاست؟! شما کدام دوتا چیز

متمائلی را پیدا می کنید که اینها وحدت داشته

باشند؟! فقط در عالم فرض هست، اما اگر در عالم

خارج بخواهد دو امری تحقق پیدا کند، یا باید

ماده اش دوتا باشد و یا باید ماهیتش دوتا باشد و یا

باید تعلقاتش دوتا باشد، اگر هر دو از یک بابا و مادر

می آیند، هر کدامشان منسوب به یک کیفیت پدر و مادر هستند! پدر و مادر از نقطه نظر کیفیات مختلف هستند، این طور نیست؟! فرق می کند. فرض کنید که یکی مربوط به ۲۵ سالگی پدر و مادر است و یکی مربوط به ۴۵ سالگی است، با اینکه هر دو از یک پدر و مادر هستند. مسائل فرق می کند و اختلاف در خصوصیات باعث اختلاف در آثار و چیزهای خارجی است در حالی که هر دو منسوب به یک پدر و مادر هستند.

لا يُقَالُ الامْتِيازُ بَيْنَهُمَا لَيْسَ مَرْفُوعاً بِالْكُلِّيَّةِ لَا تَصَافُ أَحَدُهُمَا بِكُونِهِ كَانَ حَاصِلاً قَبْلَ دُونَ الْآخَرِ. لِأَنَّا نَقُولُ هَذَا الامْتِيازُ هُوَ الَّذِي يَوْجِبُ وَضْعُهُ رَفْعَهُ إِذْ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ أَنَّ الْعَدَمَ هُوَ بَطْلَانُ الذَّاتِ وَ لَيْسَ لِلْمَعْدُومِ بِمَا هُوَ مَعْدُومٌ ذَاتٌ وَ لَا تَمَازٍ بَيْنَ الْمَعْدُومَاتِ بِمَا هِيَ مَعْدُومَاتٌ.

یک کسی می گوید: نمی گوئیم که امتیاز به کل از بین رفته اند، یک امتیاز هست. چون یکی از آنها قبلاً بوده و یکی از آنها بعداً بوده است و **کفی به** **فرقاً!** کفایت می کند. ایشان می گوید: این امتیاز همان است که قبول آن باعث رفع این می شود. وقتی که متوجه شدیم که عدم، بطلان ذات است و ذات از بین می رود و دیگر چیزی نمی ماند، هیچ چیزی نمی ماند نه اینکه باقی است. می گویند: بعضی ها را فریز می کنند و در سردخانه می گذارند و پنجاه سال

دیگر آنها را زنده می کنند و می گویند: این با آن فرق کرده است! نه، این همان است منتها یک حیات جزئی و مختصر در آن وجود دارد. این سلول ها را در یک وضعیتی قرار می دهند که دیگر امکان فعالیت های فیزیکی و شیمیایی از این سلول سلب می شود و وقتی که سلب شد، آثار و علل کونیة خارجیہ دیگر نمی تواند در این سلول اثر بگذارد و وقتی که نتوانست اثر بگذارد، این وضع سلول به همین کیفیت باقی می ماند تا وقتی که آن را بیرون بیاورند و دوباره شروع به حیات مجدد کند. این نه اینکه عدم در اینجا پیدا شده است و یک حیات جدیدی را به خود گرفته است، مرده نیست. نه! حیات او تغییر پیدا کرده است. چطور در حال یقظه یک کیفیت حیات داریم و در حال نوم کیفیت حیاتمان فرق می کند. آیا در حال بیهوشی این شخص مرده است؟! نمرده است بلکه کیفیت حیات فرق می کند و آن اشراف روح بر این بدن به این نحوه باقی است. حالا یک وقت چیزی پیدا بشود یا نشود دیگر خودشان می دانند، یک وقت دیدی وسط کار رفت و آن دیگر دست اینها نیست که روح را نگاه

دارند! حالا جسم را نگه داشتی و حالا توانستی آن را مومیایی کنی، [دیگر نگه داشتن روح دست تو نیست]! می گویند: اخیراً چیزهای مومیایی را بیرون آورده اند! ولی دیگر روح را نمی توانی نگه داری، می گوید: [خیال کردی] من را گرفتار این کردی، خدا حافظ ما رفتیم! حالا بگذار فریز بشود. بعد وقتی که [می خواهند او را] به حال بیاورند، نمی آید و دائماً چیزی به او می زنند که به هوش بیاید! می گویند که ما بیست سال تو را نگه داشتیم و این قدر پول سردخانه و یخچال و فلان و این حرف ها دادیم، نمی شود! بابا رفته است. آن [بدن] را چه کار کنیم؟ بروید دفنش کنید!! دیگر روح را که نمی توانند بگیرند! علیٰ کلّ حال اینها یک سرگرمی هایی است که در این زمانه ما به وجود آمده است!

إِذْ بَعَدَ مَا تَبَيَّنَ أَنَّ الْعَدَمَ... عدم عبارت از بطلان

ذات است یعنی تمام شد و دیگر ذاتی نیست. دیگر معدوم از نظر معدومی ذاتی ندارد، قبلاً ذات داشت، راه می رفت، نفس می کشید، صحبت می کرد و فعالیت می کرد ولی وقتی که مرگ بر او آمد، تمام

شد! دیگر ذاتی نمانده است. این شیء تا وقتی که بود، بود ولی وقتی که شما او را خاک کردید، دیگر بطلان ذات برای او پیدا شد. وقتی که این صورت قرطاسیت و این صورت کاغذ و دسته پولی که الآن در دست ما هست، ارزش دارد و می شود با آن کار کرد و کارراه انداز است. حالا یک کسی این را بسوزاند؛ این کبریت را زیر این می گیریم و این را می سوزانیم و این پنجاه هزار تومان خاکستر شد و بطلان بر آن عارض شد و دیگر معدوم شد. دیگر حالا خاصیت دارد؟! شما خاکستر را ببرید و بگویید که این الآن پنجاه هزار تومان قیمت دارد! ای کاش یک صفر کنارش بود و کمی قیمتش بالاتر می رفت! الآن به خاطر هویت خارجی، یک آثاری بر این مترتب است و حالا همه این آثار به واسطه سوختن از بین می رود و وقتی که از بین رفت، دیگر بر او عدم حاکم است و دیگر کسی به این نگاه نمی کند. چرا نگاه نمی کند؟! چون **فِعْلِيَّةُ الشَّيْءِ بِصَوْرَتِهِ لَا بِمَادَّتِهِ!** فعلیت آن به صورتش است و دیگر آن صورت عدم پیدا کرده است.

يَنْكَشِفُ أَنَّهُ لَا يَكُونُ مَوْضُوعُ الْوُجُودَيْنِ وَالْعَدَمِ شَيْئاً وَاحِداً لِعَدَمِ انْحِفَاطِ وَحْدَةِ الذَّاتِ فِي الْعَدَمِ بَلْ لَيْسَ إِلَّا اثْنَيْنِ صَرْفَةً فَاِمْتِيَاْزُ الْمُعَادِ عَنِ الْمُسْتَأْنَفِ الْمَفْرُوضِ مَعَهُ أَوْ بَدَلِهِ وَ اخْتِصَاصُهُ بِأَنَّهُ مُعَادٌ إِنْ كَانَ مِنْ جِهَةِ الذَّاتِ حَالِ الْعَدَمِ وَ كَوْنُهَا رَابِطَةً بَيْنَ الْوُجُودَيْنِ السَّابِقِ وَاللَّاحِقِ فَالْمَعْدُومُ لَا ذَاتَ لَهُ وَ إِنْ كَانَ لِأَنَّهُ كَانَ موجوداً أَوَّلاً دُونَ

المُسْتَأْنَفِ فَهَذَا عَيْنُ النَّسْبَةِ الَّتِي يَقَعُ النَّظَرُ فِي إِمْكَانِهَا وَكُونِهَا مَنْشَأُ الْاِمْتِيَاِزِ بَيْنَهُمَا وَ
هُمَا مُتَسَاوِيَانِ فِي اسْتِحْقَاقِ ذَلِكَ وَ الْكَلَامُ فِي أَنَّهُ مَعَ فَقْدِ الْاِسْتِمْرَارِ الْمَوْقِعِ لِلْاِثْنَيْنِيَةِ
الصِّرْفَةِ كَيْفَ يُنْصَوِّرُ اخْتِصَاصُ أَحَدِهِمَا بِالْاِرْتِبَاطِ إِلَى الْمَوْجُودِ السَّابِقِ.^۱

از این قضیه روشن می شود که موضوع دو وجود
و عدم، شیء واحد نمی تواند باشد چون وحدت
ذات در عدم نمی ماند. وقتی که یک چیزی معدوم
شد، دیگر وحدت ذاتش از بین می رود. اثنیت و
دوئیت در اینجا هست. امتیاز معاد از مستأنفی که با
او یا بدل از او مفروض است؛ اگر اختصاصش از
جهت ذات در حال عدم باشد و اینکه این ذات رابط
بین وجود قبل و وجود بعد است، در حال عدم که
ذاتی نیست، معدوم که ذات ندارد! اگر اولاً به خاطر
این است که این قبلاً بوده است، این عین همان
مسئله ای است که نظر در امکانش داریم و این منشأ
امتیاز بین قبل و بعد است در حالی که هردوی اینها در
استحقاق این قضیه متساوی هستند، چه آنچه که
بعداً معاد است و چه آنچه که اول است. اگر قرار
باشد آنکه اول معاد است بعداً معاد بشود، خب چه
اشکال دارد که همانی که معاد است از اول وجود
داشته باشد؟! صحبت در این است که اگر آن

^۱. همان، ص ۳۶۰.

استمراری که اثینیت صرفه را به وجود می آورد
نباشد، چگونه تصور می شود که یکی از این دو ذات
اختصاص به ارتباط دارد به موجود سابق؟! وقتی که
ذاتی در بین نباشد که آن معاد را به قبل وصل کند،
پس این اثینیت در اینجا محقق خواهد شد و
نمی شود که این عین همان قبل باشد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد